

یادی از وطن !

گوینده بلقیس « مل »

گفت : مهاجری بمن این سخن
کنم چاک از گریبان بدامن
بسوختم در این بساط غربت
جامه ام را بدریدم بر تن
بیاد وطنی !

افکار متلاشی میبرد مرا
باشد که باز بینم دیدار ترا
در پرتگاه نابودی در تشویشم
مهر و وفا نیست روی ما را
بیاد چمنی !

تو در قلب منی ای عبادتگام
من از داغ فراق چون بیقرارم
تو که اسیری بدست صیادان
منم در دام حادثه ، فتادم
بیاد سمنی !

راست گویم و از گفته ای خود دلشادم
کیی آورد مرا در این خراب آبادم
باشد که سر برآریم از پرده ای غمی
دردا ! سراسر همه سوزیم بیک نوعی
بیاد دیاری !

چه گویم از بی ملاحظه گریی روزگار
این سخن را بیاد دارم از آموزگار
« مرنجان دلم را که این مرغ وحشی »
حریفان را نه سر ماند و نه دستار
تویی جاودانی
دیار منی !

به ادای حرمت و ادب

25 ' 6 ' 2016